

## [ترجمه‌ای از متن انگلیسی]

[توضیحات مترجم در داخل کروشه قرار گرفته است]

[وبسایت: ایرانیان]

[تاریخ: ۱۳ ژانویه ۲۰۰۸ – ۲۳ دیماه ۱۳۸۶]

قربانی کردن بیگناهان

بقلم: دکتر بهرام چوبینه

مقدمه مترجم

در معرفی اثر بزرگ علی دشتی بنام (۲۳ سال)، دکتر چوبینه مقاله ای علمی بقلم آورده است که وقایع قرن بیستم در ایران را بصورت مشخص تری ترسیم میکند. این مقاله در اینترنت بطور چشمگیری منتشر شده است.

این نویسنده دانشمند، مقاله خود را با تجزیه و تحلیل و اضافه کردن مدرک و سند گسترش داده و آنرا بصورت پیشگفتار در کتاب (۲۳ سال) اثر دشتی، از انتشارات البرز در فرانکفورت آلمان، اضافه کرده است. قسمتی از این مقاله گسترده (صص ۳۴-۴۲) با اجازه نویسنده تحت عنوان "سرکوب بهائیان" با ترجمه از اصل به چاپ رسیده است. کلیه توضیحات پاورقی (بجز آنهایی که در پرانتز مشخص شده) توسط خود نویسنده تهیه شده. توضیحات اضافی در پرانتز چهارگوش [ ] توسط مترجم است. اصل فارسی این بخش در آنلاین موجود است.

-آهنگ ربّانی

سرکوب بهائیان

آزار و کشتار یکی از مشغولیت های روزانه علماء و حاکمان دوره قاجار بود. تمایل برای کشتن بابی و بهائی بمنظور پیشبرد مقاصد سیاسی و دینی تا آخر دوره قاجار ادامه داشت.

در نهضت مشروطه ایران بابی ها نقش عمده ای داشتند و به جرأت میتوان گفت کوشش آنان در پیشبرد انقلاب مشروطه بسیار حیاتی و سازنده بود ولی نمیتوان گفت که بهائیان در حمایت از قانون اساسی بی تأثیر بودند. این نکته را باید در نظر داشت که رهبران آنها تأکید بر دوری آنان از سیاست داشتند تا جامعه نوپای بهائی از گزند مشروطه طلبان رادیکال که جملگی از علماء زمان خود بودند در امان بماند.

حکومت رضا شاه

در دوره رضا شاه، چند شهر ایران شاهد بهائی کشی بودند. بطور کلی میتوان گفت که در دوره رضا شاه بهائی ستیزی جنبه سیاسی نداشت بلکه هدف اصلی از آن کاستن نفوذ علمای دین در سیاست بود. در دوران حکومت او بود که واژه "ملت" شکل گرفت و تا اندازه ای جایگزین واژه "امت" گردید. یعنی اینکه همگام با پیشرفت کشور، هر شهروند فارغ از هرگونه بستگی به هر دین و آئین و قومیتی میتواند خود را ایرانی بداند. ولی پس از دوره رضا شاه این سیاست رفته رفته به فراموشی سپرده شد و بار دیگر "امت اسلام" وارد صحنه سیاست گردید. از طرف دیگر جنگ سرد با روسیه و بلوک شرق نیز به این طرز فکر در بین سیاستمداران ایران دامن زد.

پس از رضا شاه، پیدایش فدائیان اسلام کوششی بود که به منظور مبارزه بر علیه گروههای چپ صورت گرفت.

دوران پس از رضاشاه

در بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ با آزار اقلیت های مذهبی و مخصوصاً بهائیان به بهانه دشمنی آنان با مذهب شیعه و یا داشتن تمایلات چپ، دولت و شاه را ناچار به سوی امت اسلام سوق داد و وادار به تخلف از انقلاب مشروطه و قانون اساسی نمود. تقریباً همه احزاب و دستجات در این انحراف سیاسی شریک شده جامعه را از هدف اصلی انقلاب مشروطه دور کردند. این موقعیت که یک فرصت طلایی برای محکم تر کردن اصول دموکراتیک بود متأسفانه هدر رفت و شانس همراه ساختن مردم برای پیشرفت و رفورم، حتی در یک چهارچوب فرمایشی، از دست شاه و دولت خارج شد.

با پایان گرفتن دوره رضاشاه انتقادات شدید از دولت او آغاز شد. این انتقادات مانند موریانه به جویدن پایه های دموکراسی و مدرنیته در کشور پرداخت. افکار روشنفکرانه برای آزادی و پیشرفت جامعه، قربانی و افسوسگرای شد. بعد از شهریور ۲۰، مسئولین دولتی با تکیه بر اصول شیعه گری خود، برای بردن زنان به زیر چادر و حجاب و بستن مدارس مخلوط دخترانه و پسرانه وارد میدان شدند.

جماعات و دستجات متعددی برای اشاعه اخلاق اسلامی و پخش "اصول و احکام اسلام" در سرتاسر مملکت پا به عرصه وجود نهادند و به پخش جزوات، روزنامه، هفته نامه و ماهنامه هایی که همگی عنوان اسلامی را یدک میکشیدند مشغول شدند. در نتیجه کینه و نفرت علماء نسبت به بابی و بهائی بار دیگر به میدان آمد و فرصتی یافتند که دشمنی دیرین خود را با اقلیت های مذهبی به خصوص بهائیان و ایرانیان روشنفکر که توافقی با آنان نداشتند ظاهر کنند. با اصرار علماء دروس اسلامی و احکام و شرعیات به برنامه درسی مدارس ابتدائی و متوسطه در سرتاسر کشور اضافه شد.

این وقایع در طول دهه ۲۰ در تهران و سایر شهرهای ایران بوقوع پیوست. هدف همه این تلاشها متوجه بهائیان، احمد کسروی و طرفدارانش، حزب توده و اعضاء آن بود و همگی زیر نظر دولت و با همکاری مسئولان به انجام میرسید. در حقیقت نهایت خواست علماء بود که طرز فکر "دایی جان ناپلئونی" بین ایرانیان رایج شد و آنچه را که در ایران بوقوع می پیوست از چشم خارجی ها میدیدند.

اسناد جعلی و ساختگی از قبیل "خاطرات پرنس دالگورکی" که با قلم خیالپرداز علی جواهرکلام به رشته تحریر درآمد و با کمک آستان قدس رضوی به چاپ رسید و به اهتمام علماء شیعه پخش و منتشر شد، حاصل یکی دیگر از کوششهای علمای دین بود.

در حقیقت این ادعا که "آنچه از اسلام نیست محصول دست خارجی است"، از افکار پوسیده ملاها سرچشمه میگرفت. آنها میخواستند با این تدبیر آنچه را که اسلامی نبود و میتوانست مانع رسیدن آنها به قدرت شود به عنوان "غیر ایرانی" و "خارجی" جلوه دهند. این "بیگانه سازی" و افشاندن تخم فتنه و نفاق نه تنها دامن اقلیت های مذهبی، احزاب پیشرو ملی و گروههای مستقل چپ را گرفت، بلکه باعث بی اعتباری دولت و قانون اساسی گردید. در این میان علماء با تبلیغات وسیع ادعاهای پوچی را مطرح ساختند که طبق آن گفته میشد انقلاب مشروطه که در اصل در مقابل نفوذ علماء و استبداد حکومت قاجار شکل گرفته بود، نقشه ای از جانب روس و انگلیس بوده است و قانون اساسی و مواد سکولار آن مغایر با اصول دین مبین اسلام و ایران است.

آغاز بهائی ستیزی در سال ۱۳۳۳

چنانکه قبلاً گفته شد بعد از کودتای ۲۸ مرداد علماء ادعا کردند که در آن نقش مهمی داشتند و این امر ممکن نبود مگر با سرکوب حزب توده و بهائیان. حجت الاسلام محمد تقی فلسفی، واعظ مشهور در خاطرات خود مینویسد که سخنرانیهای او بر علیه بهائیان با موافقت قبلی آیت الله بروجردی و محمدرضا شاه صورت گرفت. او در مصاحبه خود با روزنامه "اتحاد ملی" در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ در مورد ملاقات خود با آیت الله بروجردی چنین میگوید:

قبل از ماه مبارک رمضان برای ملاقات با آیت الله بروجردی به قم رفتم و او را بسیار ملول دیدم. او به من گفت "حالا که قضیه نفت حل شده و کار توده ای ها هم به اتمام رسیده ما باید فکری برای بهائیان و مبارزه با آنان بکنیم."

محمد تقی فلسفی در کتاب خاطرات و مبارزات خود مینویسد:

آیت الله بروجردی برای من پیغام فرستاد که این مطلب را با مقامات دولتی در میان بگذارم. ...

بالاخره بعد از رمضان ۱۳۳۲ برای من نامه ای فرستاد که با شاه ملاقات کنم و نارضائی او در مورد وضعیت موجود [آزادی نسبی بهائیان] را به اطلاع او برسانم. ... قبل از رمضان ۱۳۳۳ از آیت الله بروجردی پرسیدم: آیا مایل هستید که من در سخنرانی رادیویی خود که از مسجد شاه پخش میشود راجع به بهائیان حرف بزنم؟ او کمی فکر کرد و گفت: اگر بتوانید خوب است. فعلاً مسئولین در این مورد (مبارزه و نابودی بهائیان) بی تفاوت هستند این کار اقلأ قدری جلوی آنها (بهائیان) را در انتظار عموم میگیرد.

او اضافه کرد: لازم است قبلاً این موضوع را با شاه مطرح کنید تا بعداً بهانه ای برای وساطت کردن و جلوگیری از برنامه رادیویی نداشته باشد چون اگر چنین اتفاقی بیفتد برای مسلمانان خوب نخواهد بود و بهائیان را جری تر خواهد کرد.

من به دربار تلفن کرده درخواست ملاقات کردم. وقتی به حضور شاه رسیدم گفتم: آیت الله بروجردی نظر موافق دارند که درباره بهائیان که موجب نگرانی مسلمانان شده اند در سخنرانی های رادیویی ماه رمضان صحبت کنم. آیا اعلیحضرت هم موافق هستند؟

فلسفی میگوید که شاه لحظه ای سکوت کرد و بعد گفت "بروید بگوئید."

از سال ۱۳۲۷ فلسفی هر سال در ماه رمضان در سخنرانیهای خود به حزب توده حمله میکرد. از میان برداشتن بهائیان بزرگترین آرزوی ملایان و پیروان آنها در دولت بود. در آن روزها شایع بود که حمله به بهائیان و در هم کوبیدن مراکز تشکیلاتی آنان در برنامه دولت قرار دارد ولی این امر تا رمضان سال ۱۳۳۴ به تعویق افتاد.

بهائی ستیزی سال ۱۳۳۴

بلافاصله پس از حادثه ۲۸ مرداد، بنا بر خواسته آیت الله بروجردی، در رمضان سال ۱۳۳۴، فلسفی با سخنرانی های رادیویی خود حمله به بهائیان را آغاز کرد. همراه با این شروع وحشیانه، دولت نیز در شهرهای مختلف به ضبط اموال بهائیان پرداخت. در تهران در حضور خبرنگاران خارجی و داخلی، سپهبد نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش، همراه با سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران بمنظور تخریب گنبد حظیرة القدس هر یک کلنگی به دست گرفته بر آن فرود آوردند. این ساختمان سالها در اشغال ارتش بود و مرکز فرماندهی بشمار میرفت.

سرلشکر محمد آیراملو نایب رئیس ساواک در خاطرات خود مینویسد:

یک روز صبح تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش همراه با سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی به بالای گنبد حظیرة القدس رفتند و با ضربات کلنگ به ویرانی آن پرداختند.

روز بعد وابسته نظامی آمریکا به دفتر من آمد و با لحنی خشمگین پرسید: "این چه حرکتی بود که از جانب رئیس ستاد شما سر زد؟ چطور یک رئیس ستاد میتواند کلنگی بردارد و جلوی چشم همه ساختمانی را خراب کند؟ آنهم ساختمانی که در نزد بسیاری از شهروندان شما عزیز و محترم است؟ کشور من به ایران کمک میکند که ویرانه های خود را آباد نماید و شما یک ساختمان زیبا را ویران میکنید؟!"

از آنجائیکه من خود نیز از این خرابکاری نا بخردانه، بخصوص از جانب یک افسر عالی رتبه مبهوت مانده بودم، جوابی برای گفتن نداشتم.

چند ساعت بعد باتمانقلیچ مرا به دفتر کارش احضار کرد و با بی حوصلگی پرسید "این وابسته نظامی درباره دیروز چه میگفت؟"

من صریحاً نظرات وابسته نظامی آمریکا را به او گفتم و اضافه کردم "چند وابسته نظامی دیگر هم از واقعه دیروز اظهار تعجب و یأس کرده اند" و وقتی دیدم بشدت غمگین شده پرسیدم "تیمسار، چه انگیزه ای شما را به این عمل واداشت؟" او سرش را بلند کرد و گفت "من انگیزه ای نداشتم، دستور رئیس بود" منظور او از "رئیس" شاه فقید بود.

بعدها من در مقالات مختلف خواندم که علت این دستور از جانب شاه به این خاطر بود که چند تن از آخوند های با نفوذ از جمله ابوالقاسم کاشانی را راضی کند.

...جالب اینکه شاه فقید پس از گذشت ۲۵ سال شخصا نتیجه همراهی با آخوند را آزمود. تیمسار بختیار نیز بعد از ۲۵ سال وقتی که دستگیر و به اعدام محکوم شد این حادثه را به منظور کمک، در دفاعیات خود گنجانده بود.

نفوذ روحانیت در دولت

فعالیت های آیت الله بروجردی و بطور کلی علمای شیعه در مقابل بهائیان نه فقط بخاطر محکم کردن "زمینه اسلام شیعه"، بلکه وسیله ای برای اثبات شرکت خود در کودتای ۲۸ مرداد و دوام تاج و تخت بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه و اعضای دولت با موافقت با خواسته های غیر قانونی علماء، عملاً مهر تصویب بر شریک نمودن آنان در کارهای دولتی را زدند.

با مطالعه اسناد و مکاتبات علماء پس از کودتای ۲۸ مرداد تا سال ۱۳۵۷، میتوان به روابط بین دربار، دولت و روحانیون پی برد. این روابط نزدیک تا جایی رسید که آیت الله بروجردی از شاه و نخست وزیر، حسین علاء، خواست که از طریق مجلس قانون اساسی را عوض کنند. متن نامه او از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم نخست وزير محترم دامت اقباله العالی

مرقومه شریفه جنابعالی به تاریخ ۵ تیرماه ۱۳۳۴ در مورد دستورات لازمه اعلیحضرت در خصوص پیشنهادات اینجانب، در نامه مورخ ۲۷ شوال ۱۳۷۳ توسط حاج قائم الملک رفیع واصل شد. اصل پیشنهادات من همانطور که در نامه شما نیز ذکر شده بقرار زیر است:

- ۱- باید از تبلیغات فرقه بهائی که برخلاف دین مبین اسلام است جلوگیری شود.
  - ۲- مراکز و اجتماعات آنان در هر نقطه از مملکت باید تعطیل شود.
  - ۳- هر یک از کارکنان دولت که بستگی به یکی از ادیان یاد شده در قانون اساسی را ندارد باید پس از تحقیقات از کار برکنار شود. البته که بهائیان در این زمره خواهند بود.
- خداوند تبارک و تعالی دین اسلام و استقلال ایران را از گزند دشمنان دور بدارد. تأیید و توفیق اعلیحضرت و خادمان دولت در دفاع از کشور و دین مقدس را از خداوند بزرگ مسئلت دارم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۷ ذی القعدة ۱۳۷۴ - تیر ماه ۱۳۳۴

حسین طباطبائی

در تمام این دوره و تا مدتها بعد از آن، فلسفی در هر مسجد و بالای هر منبر، چه در تهران و چه در شهرستانها چنین فریاد و فغان میکرد:

ای مردم، ای تجار، کارمندان، دانشجویان و کارگران شجاع، با این آدمهای بی دین مبارزه کنید و آنها را نابود کنید تا ثابت شود که علی و رسول زنده اند و اسلام دین همیشگی است. اجازه ندهید که این دولت غیرقانونی بیش از این اسلام را کوچک کند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، در هر مسئله سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که پیش میآمد روحانیون بهائیان را مقصر قلمداد کرده و به این وسیله احساسات مذهبی و ضد بهائی مردم را تحریک میکردند. اگر شاه و یا دولت در موارد "ضد بهائی" اهمال میکردند، علمای شیعه مسئله "موافقت دولت و روحانیون" را یادآوری میکردند. یا دولت را تهدید میکردند و یا ادعا داشتند که "انشاءالله با کوشش مردم مسلمان و علماء خستگی ناپذیر به فتح و ظفر خواهیم رسید."

آیت الله سید محمد بهبهانی در تلگرافی به شاه چنین نوشت "به مناسبت تعطیل کردن این مرکز فتنه در دیانت و ملت که با مجاهدات لشکر اسلام انجام گرفت تشکرات قلبی خود را ابراز میدارم. این رویداد فرخنده باید مانند سایر اعیاد مذهبی جشن گرفته شود." شاه در جواب آیت الله بهبهانی نوشت "همانطور که بارها گفته ام و شنیده اید ما خود را موظف به اجرای دستورات اسلام میدانیم و از خداوند میخواهیم که ما را در اجرای این امر موفق بدارد."

آیت الله بروجردی در تلگرافی که به شاه فرستاد از بهائیان به عنوان "دشمنان و بدخواهان اعلیحضرت" یاد کرد و چنین نوشت "خداوند تبارک و تعالی، دین مقدس اسلام و شاهنشاهی ایران را از شرّ دشمنان و بدخواهان محفوظ کند و سلطنت شما را بر کلیه مسلمین مستدام بدارد"

آیت الله بروجردی مرجع تقلید شیعیان، در نامه ای نیز به فلسفی از "خدمات ذی قیمت" او به "دین اسلام و در واقع به کلیه ادیان و نیز قرآن کریم" قدردانی کرد. او نوشت اکنون که بهائیان در دولت صاحب مشاغل مختلف هستند مهمترین وظیفه، اخراج آنان از مشاغل مهم دولتی میباشد. او در مصاحبه ای با روزنامه کیهان از آرزوی خود برای تخریب حظیره القدس، اخراج بهائیان از ادارات دولتی و مقامات رسمی و اجرای طرحی (از جانب مجلس) که طی آن کلیه بهائیان از ایران اخراج شوند، سخن گفته بود.

فلسفی از بالای منبر از هیچگونه کوشش برای پراکندن شایعه های نادرست، زهر آگین و مخرب در مورد بهائیان، برای جمعیت نادان، خرافاتی و متعصب فروگذار نکرد. او با استفاده از شیوه قدیمی آخوندها به دروغ اظهار داشت "یکی از توده ای ها به من گفت چون همه راهها بروی ما بسته بود و چون شنیده بودیم که بهائیان قرار است در آینده کودتایی بر پا کنند، به آنها رو آوردیم تا بموقع با آنها همکاری کنیم و برای اثبات ایمان خود به دین آنها، از بین آنها دخترانی برای همسری انتخاب کردیم."

فلسفی برای پاسخ به اعتراضات بین المللی و اینکه مبدا از جانب جامعه بین المللی بخاطر بد رفتاری با بهائیان ایران مورد اعتراض قرار نگیرد به حيله جدیدی متوسل شد و در بالای منبر گفت "منظور ما دین نیست بلکه منظور کسانی هستند در پشت پرده دین پنهان میشوند. صحبت ما بر علیه آنان است."

رابطه فلسفی با آمریکائیا

فلسفی خود در بالای منبر گفت که با مأمورین سفارت آمریکا تماس نزدیک دارد - همان سفارتی که خمینی آنرا "لانه جاسوسی" مینامید. او با صدائی رسا اظهار داشت "من به آمریکائی ها گفتم مسلمانان با حزب توده مبارزه کرده اند. اگر حالا آنها از بهائیان حمایت کنند مثل آن است که از حزب توده که دشمن آمریکاست حمایت کرده اند."

به این صورت محمد تقی فلسفی خود را به عنوان یک حامی آمریکا در مبارزه بر علیه کمونیسم و سوسیالیسم در ایران معرفی کرد و چنین وانمود که جنگ سرد آمریکا و هم پیمانان اروپایی آن در حقیقت بر علیه بهائیان بوده و وسیله ای برای سرکوب آنان در همان چهارچوب است. او منظور خود را چنان وانمود که سرکوب بهائیان نه بخاطر دین آنها و یک دست نمودن جامعه ایرانی، بلکه کوششی در جهت مبارزه با کمونیسم بین المللی است.

نقش منتظری در بهائی ستیزی

فعالیت های ضد بهائی آیت الله بروجردی فقط با تشویق فلسفی برای ایراد سخنرانی بر علیه بهائیان پایان نمی پذیرفت. او در عین حال طلبه های حوزه و اراذل و اوباش خود را هم به گوشه و کنار مملکت می فرستاد تا مردم عوام و متعصب را برای قتل و غارت بهائیان تحریک کنند. در بین صدها اسناد موجود در این زمینه، این نویسنده نظر خواننده را فقط به مختصری از فعالیت های شیخ حسینعلی منتظری، یکی از شاگردان پر حرارت آیت الله بروجردی جلب میکند.

در آن هنگام شیخ حسینعلی منتظری طلبه ای جوان بود. او در سنین سالخوردگی به مقام آیت الله العظمی ارتقاء یافت و به عنوان جانشین آیت الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی منسوب شد. او دفتر ضخیم اعمال خود را گشود و بدون هیچ گونه پنهان کاری و در نهایت بزرگ منشی بسیاری از حوادث را بازگو کرد. ما در اینجا به چند نکته از آن اشاره میکنیم.

مرحوم بروجردی به شدت با بهائیان ضدیت داشت. مثلاً در نزدیک یزد یک بهائی را کشته بودند و قرار بود که قاتل را اعدام کنند... بروجردی خواب و خوراک را بر خود حرام کرده بود تا به هر نحوی از اعدام قاتل جلوگیری کند. در یکی از سالها بروجردی به فلسفی تعلیم داد که در سخنرانی های رادیویی خود در ماه رمضان بر علیه بهائیان صحبت کند. آیت الله کاشانی هم در این موضوع دست داشت.

با شروع ماه رمضان، فلسفی سخنرانی بر علیه بهائیان را آغاز کرد. در آن سال سخنرانی های او خیلی جلب توجه کرد و مردم برای شنیدن آن گرد رادیوها جمع میشدند. ...

در همان روزها به من مأموریت داده شد تا به نجف آباد بروم. از آیت الله بروجردی در باره رفت و آمد، داد و ستد و معامله با بهائیان سؤال کردم. او در جواب یک فتوای کتبی صادر کرد که میگفت: "بسم الله الرحمن الرحيم بر مسلمانان واجب است که از هر گونه دوستی، نزدیکی و معامله با این طایفه خودداری کنند. ..."

این فتوا در شهر منتشر شد و در مساجد و امکانه عمومی اعلان گردید... و در نجف آباد فضائی سنگین بر علیه بهائیان ایجاد کرد.

در آن هنگام من از هر صنف و طبقه عده ای را جمع کردم و از هر گروه خواستم بیانیه ای علیه بهائیان بنویسند. مثلاً نانوا ها نوشتند "به بهائیان نان نمی فروشیم"، راننده های تاکسی نوشتند "از سوار کردن بهائیان معذوریم"... یا اینکه قیمت اجاره تاکسی بین نجف آباد و اصفهان یک تومان بود وضعیت طوری شد که یک بهائی حتی با ۵۰ تومان هم نمیتوانست تاکسی برای سوار شدن پیدا کند.

البته همه این فشارها فقط به خاطر دین و ایمان نبود. بسیاری از مردم از ترس دیگران و اوضاع کلی جامعه در این اعمال شرکت میکردند...

بالاخره تلاشهای من باعث کم شدن تعداد بهائی ها در نجف آباد شد. ... آنها بعد از این حوادث خود را از چشم مردم پنهان میکردند و یا ناپدید میشدند. ... ما این دشمنی ها را تا اصفهان هم پیش بردیم تا جائیکه در آنجا هم هیاهو بر علیه بهائیان در گرفت. ...

بعد از مدتی دانستند که محرک و طراح این حوادث من بوده ام.

با دسیسه های این طلبه - آیت الله منتظری - بود که بهائیان نجف آباد مورد غارت و چپاول قرار گرفته، بی خانمان و مفقود شدند. دولت هم برای کمک به آنان کوچکترین حرکتی نکرد. باز هم با دستورات این مبلغ و افکار داهیانته اش در مورد ولایت فقیه بود که حظیره القدس نجف آباد آتش گرفت و با خاک یکسان شد. منتظری اعتراف میکند که آیت الله بروجردی "از همه این احوالات آگاه و بسیار خوشنود بود."

به خاطر وجود آخوند های شرور تر بود که منتظری نتوانست جانشین امام شود و حتی از رهبر معظم خود نامه ای به تاریخ ۶ فروردین ۶۸ دریافت کرد که برای همیشه سیر تاریخ را برای طلبه های مبارز روشن میکند. در این نامه، خمینی خطاب به منتظری حتی از لقب "آیت الله" خودداری کرده است:

با تأسف فراوان این نامه مختصر را برای شما مینویسم تا روزی مردم بفهمند که شما برای رسیدن به مقام رهبری آینده، کلیه شرایط و مزایای لازم را از دست داده اید.

به همه طلبه هایی که وجوه را برای شما میآوردند خبر دهید که بعد از این پول ها را به قم و به منزل آقای پسندیده (برادر من) ببرند و یا به جماران در تهران (منزل من) بیاورند. خدا را شکر که شما از لحاظ مادی کمبود ندارید (از دولت سر انقلاب اسلامی و چپاول اموال مسلمانان و نا مسلمانان).

در این قسمت از نامه، امام با لحنی آخوندی خطاب به منتظری میگوید چون شما "رشید نیستید" باید در خانه بمانید "شاید خداوند گناهان شما را ببخشد." خمینی در پایان، علت نوشتن این نامه را به این گونه توضیح میدهد:

شما به سربازان بی نام و نشان امام زمان و خون شهدای اسلام و انقلاب خیانت کرده اید، بنا بر این نباید در آتش جهنم بسوزید بلکه باید به اشتباهات و گناهان خود اعتراف کنید، شاید خداوند شما را یاری دهد.

در جواب این نامه تحقیر آمیز، آیت الله العظمی حسینعلی منتظری در نهایت خفت و خواری خطاب به امام خمینی نوشت "خواهشمندم اذن دهید که کما فی السابق مانند یک طلبه ساده و کوچک، در سایه رهبری مستدام جنابعالی به درس و مدرسه ادامه دهم."

تبانی روحانیون و دولت

در پایان رمضان سال ۱۳۳۴ برجسته ترین روحانیون، بزرگان شیعه، سخنرانان و مبلغین منبری همراه با نماینده آیت الله بروجردی در منزل آیت الله خونساری جمع شدند و بعد از صحبت و تبادل نظر، عریضه ای به "حضور اعلیحضرت همایونی" نوشتند و خواستار تمام کردن فوری کار بهائیان شدند. علمای اسلام در این عریضه مفصلاً مراتب اطاعت و وفاداری خود را نسبت به تاج و تخت معروض داشته از شاه تقاضا کردند که بهائیان را هم با همان روش خشن و خونینی که در مقابل حزب توده اتخاذ شده بود قلع و قمع نمایند چون هر گونه تأخیر در این امر زیان آور خواهد بود.

کوشش برای قلع و قمع "فرقه ضالّه و گمراه بهائی" رفته رفته جای خود را به کوشش بر ضد آمریکا و غرب داد و به فاصله چند دهه بالاخره به صورت کوشش برای براندازی سلطنت پهلوی در ایران درآمد.

حضور دو مقام عالی ارتشی در تخریب حظیرة القدس تهران، نمایانگر حمایت شاه و تشویق دولت برای فشار و آزار بر بهائیان، حرکتی بدور از احتیاط و دوراندیشی بود که صرفاً برای خوشایند آخوندهای طراز اول صورت گرفت.

تلاش آخوندها بر علیه بهائیان فقط به منظور "حفظ دین مبین اسلام" صورت نمی گرفت بلکه معیار قدرت نفوذ روحانیت و به نمایش گذاردن آن برای دولت و ملت بشمار میرفت.

بر خلاف عقیده عمومی و نظریه های غیرعقلانه حزب توده، این روحانیون بودند که عنوان "تاجبخش" را به شعبان جعفری داده بودند ولی منظور دیگری در پشت آن بود و آن اینکه هر وقت پیشرفت های اجتماعی مغایر با منافع روحانیون میشد، جامعه روحانیت به شاه و دولت یاد آوری میکرد که در کودتای ۲۸ مرداد، به کوشش آنها تاج و تخت به او بازگشت.

در نامه های آیت الله بروجردی، مراسلات و سخنرانی های آیت الله خمینی قبل از ۱۵ خرداد و در خلال خاطرات آخوندهای جورواجور که این روزها در رژیم اسلامی ایران چاپ میشوند میبینیم که مرتّب به شاه یادآوری شده که باید تاج و تخت خود را مدیون (روحانیت مبارز) و مخالفت آنان با دولت دکتّر مصدّق باشد. در بعضی از این نامه ها میخوانیم که آنها به شاه اخطار کرده بودند که اگر عملی بر خلاف میل روحانیت انجام دهد آنها قدرت آنرا دارند که او را از سلطنت خلع کنند.

خاطرات دکتّر حائری یزدی

آیت الله عبدالکریم حائری یزدی بنیانگذار مدرسه دینی قم بود. پسر او دکتّر مهدی حائری یزدی تحصیلات خود را در قم انجام داد و سپس برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه غرب به انگلیس، امریکا و کانادا سفر کرد. او در غرب باقی ماند و به تدریس و تحقیق در رشته فلسفه پرداخت. دکتّر حبیب لاجوردی در دانشگاه هاروارد در بخشی از "پروژه تاریخ شفاهی ایرانیان" به خاطرات دکتّر مهدی حائری یزدی دست یافته است. بعضی از این خاطرات مربوط به وقایع بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نقش روحانیون، سقوط دکتّر مصدّق و همکاری شاه و روحانیت در امور کشور است. این وقایع در فهمیدن چگونگی بوجود آمدن دین و سیاست مدرن در ایران کمک فراوانی میکند.

دکتّر مهدی حائری یزدی در مورد مسئله ولایت فقیه میگوید "هیچ راهی برای فهمیدن این قضیه وجود ندارد و یا لا اقل من نتوانستم مدرک و یا سندی در منطق، کتابهای آسمانی و یا احادیث برای اثبات این مطلب پیدا کنم."

حائری یزدی که رابطه نزدیکی با آیت الله بروجردی داشت میگوید:

در موارد مذهبی این آیت الله بروجردی بود که به حکومت دستورالعمل میداد و دولت خواسته های او را برآورده میکرد. مثلاً او با دکتّر مصدّق موافق نبود ولی وقتی شاه از ایتالیا برگشت، بروجردی او را قبول کرد.

دکتّر مصدّق برای او احترام قائل بود تا جائیکه برای تصویب قانون مورد نظر بروجردی از موقعیت خود استفاده کرد و روزنامه ای را که به موضوع مورد علاقه او توهین کرده بود فوری تعطیل کرد. این قانون فقط به خاطر بروجردی تصویب شد و حتی موجبات رنجش آیت الله کاشانی را فراهم کرد. در حقیقت علت کناره گیری کاشانی از مصدّق بخاطر همین قانون بود و اینکه فکر میکرد مصدّق جانب بروجردی را گرفته است.

دکتّر حائری یزدی حادثه ای بسیار جالب و آموزنده در مورد آیت الله میر سیّد محمد بهبهانی تعریف میکند او میگوید آیت الله بهبهانی از حادثه ۲۸ مرداد حتی قبل از آنکه بوقوع بپیوندد خبر داشت و چنین ادامه میدهد: "در روز ۲۸

مرداد قبل از طلوع آفتاب تلفن زنگ زد" تلفن از خانه آیت الله بهبهانی بود که میگفت هرچه زودتر خود را به اینجا برسان چون "مسئله بسیار عاجل" است. حائری یزدی خود را به سرعت به خانه بهبهانی رسانید. آیت الله به او گفت: امروز صبح باید به قم و به حضور آیت الله بجنوردی بروی و از قول من به او بگو "آقا مملکت در حال از هم پاشیدن است و بزودی سقوط خواهد کرد چون صحبت از حکومت جمهوری است. شاه رفته و ممکن است در هر آن مملکت دچار هرج و مرج شود و ملت به پشت پرده آهنین بیفتد. نه نامی از مذهب و نه نامی از آقا [بجنوردی] و نه نشانی از دین و ایمان باقی نخواهد ماند. مملکت کمونیست خواهد شد. آقا باید نقشه ای طرح کند و رابطه و ضابطه ای برقرار شود تا مردم از اصل ماجرا با خبر شوند و به مقاومت در برابر توده ای ها برخیزند. خلاصه اینکه اجازه ندهید مملکت کمونیست شود."

حائری یزدی چنین ادامه میدهد "نا گفته نماند که او بهائیان را هم بهمان اندازه برای امنیت و استقلال کشور خطرناک میدانست. آیت الله بجنوردی هم توده ای ها را به همان چشم میدید و با بهائیان هم به اندازه توده ای ها دشمنی می ورزید."

از دکتر حائری یزدی در باره "دشمنی شدید و بی پرده آیت الله بجنوردی در مقابله با بهائیان بعد از واقعه ۲۸ مرداد" سؤال شد. دکتر حائری یزدی جواب داد:

در آن هنگام خمینی یکی از محارم بجنوردی بود. در واقع همه میدانستند که او وزیر خارجه بجنوردی است. در آن موقع او هنوز با بجنوردی درگیر نشده بود.

یکبار خمینی از طرف بجنوردی به دربار رفت و با شاه ملاقات کرد. بعد از آن ملاقات خودم از او شنیدم که با خوشحالی و قدرت میگفت "بله، من به عنوان فرستاده بجنوردی رفتم و با شاه ملاقات کردم." خمینی برای من تعریف کرد که "به اعلیحضرت گفتم پدر شما شاه فقید، این طایفه را به کلی از پا انداخته بود. حالا ملت ایران از شما هم همان انتظار را دارند."

این سخنان دقیقا همان چیز هائی است که از خمینی شنیدم.

بجنوردی و شاه موافقت کرده بودند که عده زیادی از آنها [بهائیان] را بازداشت کنند و حظیره القدسشان را که در خیابان حافظ، مرکز تبلیغاتشان بشمار میرفت تعطیل کنند. در آن هنگام آنها چنین نقشه ای داشتند. نقشه ای که شاه شخصا در آن شریک بود.

آنها از فلسفی خواستند که در ماه رمضان از منبر مسجد شاه مردم را برای این امر آماده کند و پس از آن نقشه خود را عملی کردند.

نتیجه

شاه برای خوشایند آخوندها یک اقلیت دینی بیگناه را قربانی کرد. در حالیکه همه از پیر و جوان در ایران میدانستند که بهائیان هیچگونه فعالیتی بر علیه دولت قانونی نداشتند و دشمن میهن خود نبودند.

پس از آن بار دیگر و باز هم برای رضایت آخوند ها ساواک، انجمن حجتیه را برای مبارزه با بهائیان آفرید. این انجمن در سرتاسر ایران و زیر نظر ساواک شعبه های متعددی به وجود آورد. وظیفه آنها داخل شدن در فعالیتهای دینی، آموزش شیوه های جاسوسی و ایجاد آشوب در بین اقلیت های دینی، بخصوص بهائیان بود. با آنکه تشکیل انجمن حجتیه با اطلاع شاه بود ولی به مرور زمان و بدون انتظار، زمینه ساز تشکیل "انجمن مؤتلفه اسلامی" و "سازمان مجاهدین خلق" گردید.